روشنگری در فلسفه کانت

کاکاوند، شیوا

کانت را پس از ارسطو بزرگترین‏ فیلسوفی دانسته‏اند که در مغرب زمین‏ ظهور کرده است.نفوذ کانت در فلسفه‏ نوین غرب چنان است که می‏توان گفت‏ پس از او هیچ کس از فلسفه سخن نگفته، مگر اینکه از آراء او وام گرفته است.آراء کانت شکاف عمیق میان عقلی مذهبان و تجربی مسلکان اروپا را پر کرد و فلسفه اروپا را که تا پیش از او تحت تاثیر مدرسیون‏ قرون وسطی،یکسره هستی‏شناسی بود تماما به معرفت‏شناسی تحویل نمود.

کانت آغازگر سنت انتقادی در فلسفه‏ مغرب زمین است.همین آراء انتقادی او بود که اندیشه اروپایی را به زیور روشنگری‏ آراسته کرد و راه ورود به مدرنیسم را برای‏ اروپائیان هموار نمود.مقاله حاضر کاوشی‏ است در معناشناسی روشنگری از دیدگاه‏ کانت نویسنده بیش از آن که جنبه‏های‏ فلسفی روشنگری و تفکر انتقادی را از دیدگاه کانت بکاود به اثرات اجتماعی و جامعه‏شناختی آن نظر دارد و مقاله او از این جهت رویکردی نو به کانت محسوب‏ می‏شود.

اکنون که در ابتدای قرن بیست و یکم‏ قرار گرفته‏ایم،هنوز تحت تأثیر تبعات جنبشی‏ هستیم که چهار قرن پیش اروپا را به لرزه درآورد و از آنجا به سراسر جهان اشاعه پیدا کرد.خصوصیت‏ این جنبش آغاز عصر جدید جهان شمولی بودن آن‏ است که سراسر جهان را،عرصه شناخت بشر غربی کرد.از خودش تا مردمان خاور دور،از اعماق اقیانوس‏ها تا کهکشان‏ها،همه،ابژه این‏ سوژه شدند.به علت همین جهان شمولی،همه‏ ما،کشورهای غیر اروپایی،به ناچار(و با اجبار آن‏ها)وارد این گستره فرهنگی یعنی تاریخ جهانی‏ شدیم.

اما این ورود،برای ما بی‏عارضه نبوده و مسائل‏ و مشکلات عدیده‏ای به همراه آورده:برخورد سنت و مدرنیته.

حال،برای یافتن جایگاه خود،در این جهان و برگزیدن راهی واقع‏بینانه و مواجهه‏ای درست با سنت خود و مدرنیته غرب،ضرورت دارد که عصر روشنگری را با توجه به جایگاه تاریخی آن در کل‏ تاریخ و فرهنگ غرب،بررسی کرده و شناختی‏ همه جانبه،دقیق و عمیق از این عصر به دست‏ آوریم.روشنگری،یک نقطه اوج دارد و یک نقطه افول.این نقطه اوج در تفکر کانت است و نقطه‏ افولش نیز،دقیقا همانجاست.او،هم روشنگری‏ را استحکام بخشید،هم به حکومت بلامنازع عقل‏ پایان داد.از این رو،مطالعه،روشنگری در فلسفه‏ کانت،سودی دوچندان دارد؛هم شناخت‏ تواناییهای عقل،که جوهره روشنگری است و هم‏ شناخت حدود آن.

در این مقاله،سعی بر پاسخ به یک«چرا»و یک‏ «چه»بوده؛چرا روشنگری به وجود آمد؟و نظر کانت در روشنگری چیست؟که پاسخ به این دو سئوال،یک پاسخ به سئوال مقدماتی نیز می‏طلبد و آن اینکه روشنگری چیست؟

1-روشنگری چیست؟

کانت روشنگری را چنین تعریف می‏کند: «روشنگری،بیرون آمدن انسان از حالت نابالغی‏ خود خواسته است.نابالغی،ناتوان در استفاده از خرد خویش،بدون راهنمایی دیگران است.»(1)

«روشنگری،به مفهوم تفکر مترقی در عامی‏ترین شکل آن،همواره کوشیده است تا آدمیان‏ را از قید و بند ترس،رها و حاکمیت و سروری‏ آنان را برقرار سازد...برنامه روشنگری،افسون‏ زدایی از جهان،انحلال اسطوره‏ها و استقرار معرفت به جای خیالبافی بود.»(2)

موضوعاتی که در عصر روشنگری،مورد تأکید روشنگران بود،عبارت بودند از:عقل باوری، پیشرفت،حقیقت و به دست آوردن آن به شیوه‏ تجربی(به جای نظریه‏پردازی)،آزادی،ضدیت‏ با مرجع قدرت،بازگشت به طبیعت،حقوق بشر، دین طبیعی و تساهل.

روشنگری بخصوص در انگلستان،هم زمان با فلسفه تجربی رشد کرد.امثال لاک با فلسفه تجربی‏ خود،راه را برای علوم تجربی،باز و بازتر کردند.

2-چرا جنبش روشنگری ظهور کرد؟(شرایط تاریخی‏ای که روشنگری را ضرورت بخشید.) تحولات عصر روشنگری،همچون هر رخدادی، ریشه در گذشته دارد،به طوری که فهم درست‏ و عمیق علل و چرایی این وقایع،به درک تاریخی‏ای‏ از این رخداد نیاز دارد.

بشر غربی،در قرون وسطی در طی قرنها با مسایلی مواجه شد و مصایبی گریبانگیرش شد که‏ رفته رفته ایمان خود را نسبت به اصول کلیسا از دست داد و آهسته آهسته عقاید خود را به کناری نهاد و شرایط جدیدی را پذیرفت و میل به دگرگونی‏ و تحول پیدا کرد،تا آنجا که در دهه‏های آخر-قرن‏ هفدهم،جنبش روشنگری پا گرفت،سرتاسر اروپا را لرزاند و در قرن هجدهم به اوج خود رسید.

وقایع بزرگ و تکان دهنده تاریخی‏ای که اروپا را تکان داد،عبارت بودند از:دور شدن کلیسا و روحانیون مسیحی از تعالیم مسیحیت اصیل، جنگهای صلیبی،انقلاب اقتصادی،تحولات‏ فکری و اجتماعی،رنسانس،جنبش رفورماسیون‏ (اصلاح دین)،جنگ‏های سی ساله،جنگ‏های‏ صد ساله و انقلاب کشاورزی.جنگ‏های صلیبی، از جمله عواملی که پایه‏های اعتقادات مردم را لرزاند،ضربه سنگین برای مسیحیان،این بود که‏ به مقصود خود که آزادی بیت المقدس(محل تولد عیسی«ع»)بود دست نیافتند و این امر،تردید و حیرت بسیاری در مردمان برانگیخت که چرا خدای‏ عیسی،زادگاه مسیح و شهر مقدس بیت المقدس‏ را از دست«کفار»بیرون نیاورد و مسیحیان را در این‏ امر یاری نکرد.

انقلاب اقتصادی،در قرون ده و یازده و پس از جنگ‏های صلیبی،در امر بازرگانی و بویژه تجارت‏ خارجی،برخی نقاط اروپا،پیشرفت شایان توجه‏ و روز افزونی داشتند که بر کل اقتصاد اروپا،تأثیر بسزایی داشت.در امر صنعت نیز پیشرفت‏هایی‏ بود،ولی نه به اندازه بازرگانی.اصناف،گسترده‏تر شد و نیز طبقه بورژوا در حال نضج‏گیری و قدرت‏ یافتن بود.(3)

انقلاب کشاورزی،چهره سیاسی-اجتماعی- اقتصادی این دوران،فئودالی بود که مبتنی بر کشاورزی و زمین‏داری بود و در توسعه صنعت و بازرگانی،گسترش اقتصادی که اساس-آن پول‏ بود و تقاضای روزافزون برای کارگر در شهرها، رژیم فلاحتی را دستخوش تحول ساخت.(4)و این‏ تحول عمیقی بود که چهره اروپا را دگرگون کرد. چون صنعت به تدریج داشت بر جهان قدیم غلبه‏ می‏یافت.

تحولات فکری و اجتماعی،تحولاتی که‏ در این زمینه شکل گرفت و پیش آمد،از چند جهت‏ بود.یکی از بعد حکومتی،که پادشاهان سعی‏ می‏کردند قدرت و نفوذ روحانیان کلیسا را در امور کشوری کم کنند.به همین علت،درگیری‏های‏ سخت سلاطین و پاپ‏ها را به کرات در این قرون‏ مشاهده می‏کنیم که در نهایت،پادشاهان توانستند پاپ‏ها را تا حد زیادی مجبور به عقب نشینی از امور کشوری و حکومتی کنند که این خود پیروزی بزرگی‏ بود.

البته در این به عقب راندن و نزاع،همیشه‏ پادشاهان پیشقدم نبودند،گاهی نیز متفکران، پیشگام می‏شدند.از نظر حقوقی و قوانین،تغییرات‏ خوبی پیدا شد.در این دوران،حقوق رومی بسیار مورد استفاده قرار گرفت.دور شدن کلیسا از تعالیم‏ مسیح،کلیسا و روحانیون به تدریج علی الخصوص‏ در قرون 10 و 11 و...،به تدریج رو به فساد و تباهی نهاد.ثروت اندوزی،قدرت طلبی و دوری‏ از اخلاق،فریاد اعتراض همگان را بلند کرده‏ بود.(5)

رنسانس،در قرن پانزدهم،مقدمه‏ای برای‏ روشنگری بود،بویژه اومانیسم آن.

رفورماسیون،از این جهت که علیه کاتولیک‏ برخاست و تفسیر آن از دین را به چالش کشید،در نهایت و به طور غیر مستقیم به آزادی اندیشه منجر شد(اگرچه خود امثال کالون بسیار متعصب‏ بودند.)جنگ‏های سی ساله و صد ساله، جنگ‏هایی که بین انگلستان و فرانسه رخ داد. جنگ‏هایی که خصوصیت اصلی آنها را می‏توان‏ حماقت خواند و نتایج ببار آمدنشان را تیره روزی.

3-کانت روشنگری

روشنگری در چند امر،رخ داد:علم تجربی، اخلاق،دین،اجتماع،کانت در همه این موارد، در کتب متعدد خویش،سخن گفت. الف.علم،همزمان با شکل‏گیری روشنگری، علم نیز با کنار گذاشتن شیوه‏های گذشته،به سوی‏ تجربه و آزمایش رفت و به پیشرفت‏هایی دست پیدا کرد که چندین قرن گذشته بدان نرسیده بود.علوم‏ تجربی،هم از دیدگاه‏های فلسفی سود جستند،هم‏ بر آن تأثیر نهادند.روشنگران به عقل و توانایی‏های‏ آن اعتقادی خلل ناپذیر داشتند و علم را نیز دستآورد عقل می‏دانستند.فیزیک نیوتن،به عنوان نشانه‏ اینکه جهان براساس قوانین عقلی ساخته شده، در نظر گرفته می‏شد و دلیل توانایی بی‏حد و حصر عقل دانسته می‏شد.

کانت،در«نقد عقل محض»،توانایی بشر را در کسب علم و حدود این توانایی را مورد بررسی‏ قرارداد و تأکید کرد که عقل نظری تنها در علم‏ کاربرد دارد و حتما باید از آن استفاده کرد.

ب.اجتماع،یکی از مسایل مهمی که در عصر روشنگری،بسیار مورد توجه روشنگران بود، اجتماع بود.بر اثر جنگ‏های داخلی و جنگ‏های‏ بین کشورها،بنیان اجتماع،بسیار سست شده بود؛ هم از لحاظ اقتصادی و معیشتی،هم از نظر اخلاقی‏ و هم از نظر فرهنگی.این مسأله،کم کم متفکران‏ را به اندیشه واداشت که علل این پریشانی‏ها چیست؟و چگونه می‏توان به این آشفتگی‏های‏ اجتماعی پایان داد و آسایش و رفاه را برای جامعه‏ به ارمغان آورد؟

یکی از علل مهم این توجه به وضع زندگی‏ اجتماعی انسان،در این عصر،تفکر اومانیسم بود که می‏گفت خود این انسان و نیازها و خواسته‏هایش،باید در مرکز توجه قرار گیرد و نباید به او به چشم ابزاری بی‏ارزش در خدمت حکومت‏ و پاپ نگریست که از هیچ حقّی برخوردار نیست و حکومت نیز هیچ وظیفه‏ای در قبال او ندارد. انسان،خود،اصالت دارد.از این رو،«فلسفه‏ روشن اندیشی،در درجه اول،عبارت بود از نوعی‏ ارزیابی تازه،اولا از مقام و منزلت انسان در این‏ جهان و ثانیا از مقدورات انسان برای سامان دادن‏ به وضع پریشانی که انسان قرن‏ها دچارش بوده‏ است.»و بر طبق این شرایط«طبیعی است که‏ روشن اندیشان به مباحث اجتماعی و انسانی بیشتر علاقه نشان می‏دادند...»(6)از جمله مسایلی که‏ در اجتماع مطرح می‏شوند،حکومت و اخلاق‏ است.

1.اخلاق،روشنگران پیش از کانت، می‏خواستند اخلاق را براساس دین بنا کنند،ولی‏ کانت اخلاق را جوهره دین دانست و دین را براساس اخلاق بنا کرد.و جوهره اخلاق را نیز قانون وجدان دانست.و این قانون را توسط عقل‏ می‏دانست(عقل را قانونگذار اخلاق می‏دانست؛ عقل عملی).

2-حکومت،کانت می‏خواهد حکومت را و نیز روابط اجتماعی را عقلانی کند؛در این‏ خصوص،حق ذاتی و حق اکتسابی را مطرح می‏کند و حق ذاتی داشتن آزادی را اساس ایجاد یک‏ حکومت می‏داند؛چرا که تنها با وجود یک حکومت‏ و قانون در جامعه،می‏توان از هرج و مرج جلوگیری‏ کرد و از حقوق همه افراد دفاع کرد.

ج.دین،کانت دین را بر شالوده اخلاق بنیان‏ نهاد و هدف و غایت آن را،اخلاق دانست.و ایمان‏ را از مذهب جدا کرد و معتقد بود که می‏توان عمیقا متدین بود ولی پیرو هیچ مذهبی نبود.

(1).

(2).آدورنو،تئودور و هورکهایمر،ماکس،مفهوم‏ روشنگری،ترجمه مراد فرهادپور،مجله ارغنون،11 و 12 پاییز و زمستان 1375،ص 112

(3)-دورانت،ویل،تاریخ تمدّن،عبد الحسین آذرنگ، انتشارات اقبال،سال 1343،ج 13،فصل 23،صفحه 23.

(4)-همان،فص 24،صص 58،72،96.

(5).همان،ص 117

(6).کاسیر،ارنست،فلسفه روشن اندیشی،ترجمه‏ نجف دریا بندری،انتشارات نیلوفر،1345،مقدمه ص 15.